

گویش‌های سال ۱۹۴۸

(به انضمام)
تردید سزان

موریس مری - بابتو

ترجمه :

ناصر قاسم نژاد
(ترجمه از فرانسه)



فرهنگ آینیا

سرشناسنامه: مرلو - پوتتی، موريس، ۱۹۰۸ - ۱۹۶۱ م.
 عنوان و پديدآور: گویش‌های سال ۱۹۴۸: (به انضمام) تردید سزان /
 موريس مرلو - پوتتی؛ ترجمه ناصر قاسم‌نژاد.
 مشخصات نشر: رشت، فرهنگ‌ایلیا، ۱۳۹۷.
 مشخصات ظاهري: ۱۰۳ ص.
 شابک: ۲-۶۰۳-۱۹۰-۹۶۴-۹۷۸
 موضوع: تردید سزان.
 موضوع: فلسفه فرانسوی - قرن ۲۰ م.
 موضوع: سزان، پل، ۱۸۳۹ - ۱۹۰۶ م.
 موضوع: ادراک (روان‌شناسی)
 شناسه افزوده: قاسم‌نژاد، ناصر، ۱۳۳۴ - ، مترجم
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ گ ۹ م / B ۳۴۲۱
 رده‌بندی دیویی: ۱۹۴
 شماره کتاب‌خانه ملی: ۵۳۳۶۵۲۹



• گویش‌های سال ۱۹۴۸	• موريس مرلو - پوتتی
• ترجمه: ناصر قاسم‌نژاد	
• چاپ نخست: ۱۳۹۷	• شمارگان: هزار نسخه
• نسخه‌پردازی و آماده‌سازی: کارگاه نشر فرهنگ‌ایلیا	• صفحه‌آرایی: وحید فر
• همه‌ی حقوق این کتاب محفوظ است.	
• شابک: ۲-۶۰۳-۱۹۰-۹۶۴-۹۷۸	
• نشر فرهنگ‌ایلیا؛ رشت، خ آزادگان، جنب دبیرستان بهشتی، خ صفایی، خ حاتم، شماره ۴۹	
• تلفن: ۳۳۳۴۴۷۳۳ ۳۳۳۴۴۷۳۲ ۰۱۳	• دورنگار: ۳۳۳۲۱۸۲۸ - ۰۱۳
Email: nashreilia@yahoo.com www.farhang-eilia.ir	

فهرست

۷	مقدمه مترجم.....
۱۵	گویش‌های سال ۱۹۴۸.....
۱۷	۱- جهان مُذَرک و جهان علم.....
۲۲	۲- در اکتشاف جهان مُذَرک: مکان.....
۲۸	۳- در اکتشاف جهان مُذَرک: اشیای محسوس.....
۳۴	۴- در اکتشاف جهان مُذَرک: جانوری.....
۴۱	۵- انسان نگریسته شده از بیرون.....
۴۱	۶- هنر و جهان مُذَرک.....
۵۵	۷- جهان کلاسیک و جهان مدرن.....
۶۳	تردید سزان.....
۹۱	تصاویر.....

مقدمه مترجم

مجموعه این هفت مقاله^۱، که موریس مرلو-پونتی گویش نامیده، مدخلی بر پدیدارشناسی اوست. این گویش‌ها برای برنامه رادیویی «وقت فرهنگ فرانسه» نوشته شده بودند که هر هفته، از تاریخ نه اکتبر تا سیزده نوامبر سال ۱۹۴۸، نویسنده مقاله‌ای از آن را در استودیوی رادیو می‌خواند و بدون تداخل با صدای دیگر حاضران، شنیده و بحث می‌گردید.

این رشته گویش‌ها، جهانِ نمایی و ادراکِ نمودِ جهان را در مقایسه و گاه در معارضه با دو نگرش کلاسیک و مارکس قرار می‌دهد و از رابطه انسان و جهان، از رهگذر فلسفه و علم و هنر با توجه به اصل ادراک و مفاهیم پیرو آن همچون ابهام، دوبهلویی، تیرگی، درهم پیچیدگی، گسست‌پذیری، اندیشه می‌کند. روی هم رفته، این سلسله گفتارهای مقدماتی، با سیاق سبک و خالی از تذبذب‌شان، می‌تواند زمینه خوبی در آشنایی با اندیشه یا روالِ اندیشه‌شناختیِ مرلو-پونتی تلقی شود.

متن کنونی، متن تایپ شده نویسنده با عناوینی که خود، هر یک از مقالات داده است. وی ضمن خوانش در برخی عبارات یا کلمات جرح و تعریب نموده است که خانوم استفانی مناز^۲ با درج این تفاوت‌های جزئی بین متن تایپ شده و متن خوانده شده برای رادیو، به نشر اثر کنونی همت گماشته است.



۱. افزوده‌های پانویشت تماماً از مترجم است و در مواقعی که توضیح از نویسنده یا مصحح فرانسوی اثر بوده با حرف «ن» مشخص گردیده است.

۲. Causeries 1948/ Maurice Merleau-Ponty : Stéphanie Ménasé / Editions SEUIL.

اما در مقاله *تردید سزان*، نویسنده به بررسی زندگی و احوال و آثار پل سزان پرداخته و وجه بارز خلاقیت و معضل هنری او را که پدیده‌ای در عین حال سهل و ممتنع است باز می‌نماید. به دیده نگارنده، نقاشی هم بازگشت به پدیده و هم جاده شاهی پژوهش فلسفه وجود و شناخت پدیدارهاست. اندیشیدن در حیطه هنر، جست‌وجوی نشانه‌های خاموش یا شفتن صدا در بی‌صدایی است، کوششی جهت دیدن و فهماندن اصل «ادراک» است که در کانون فلسفه پدیدارشناسی او جای دارد.

گرچه این مقاله در سال ۱۹۴۵ نوشته شد اما نگارنده تا پایان عمر، تا سال ۱۹۶۱ به مدتی پانزده سال پیرامون نقاشی، خاصه نقاشی‌های سزان که بس شیفته‌اش بود، اندیشه‌ری مستمر داشته و لاجرم، در مسیر تنوع نوشته‌های بعدی او تحولات و دست‌انداخت‌ها را به خوبی منعکس خواهند کرد.

در این مقاله مرلوی پونتی وجه کارهای سزان را یکایک بررسی می‌کند. برای نمونه، در گروه کارهای کوبیسم و انتوا یا در طبیعت بی‌جان می‌بینیم که نقاش در واقع ذهنیت خود را و نه واقعیت عینی و خارجی را بر پرده تصویر می‌کند که مولد دو حرکت است: آمد و شد، تأثیر و تأثر. یک بار تأثیرات بیرونی که به ذهن راه می‌یابند و بار دیگر، ذهن پس از تصرف در آن‌ها از چنان که خواسته، بر بوم منقوش‌شان می‌کند. سپس، ویژگی بُعد و تبدیل و آمد و شد بعد به یکدیگر است که در بی‌جا به جایی یا تغییر نقطه نظر صورت می‌گیرد. دیدن از آن رو که در میدان دید، نقطه نظر یا زاویه دید ما از شیء همواره در سه بعد و در جریان دارد، با تغییر نقطه نظر و قرار گرفتن در جهت‌های دیگر، هر بُعد جایگزین بُعد دیگر شده و مثلاً پهنا به نوبت درازا یا ژرفا می‌گردد. و بعد موضوع برجستگی و برآمادگی اشیاست. برای نمونه: تصویر سیب در تابلو چنان است که گویی سیب از زمینه و متن تابلو بیرون زده و حامل انفجار بالقوه و عاجل است. این صنعت یا شگرد را سزان با استفاده خاص از گستره طیف رنگ و گونه آرایش‌شان ممکن

می‌سازد. و سرانجام، از هم پاشی پرسپکتیو هندسی و جایگزینی‌اش با پرسپکتیو لرزان است که ثمرهٔ عمر هنری یا آفرینش خاص اوست و همان زندگی اوست، آن گونه که جهان را با پوست و گوشتش احساس کرده و از آن رو که بی‌محابا به تصویر آورده است آماج تیرهای طعنه و شماتت بیگانه و آشناست.

اما چرا مقاله «تردید سزان» نام گرفت، این نکته به روشنی در متن معلوم نیست. شاید هم بتوان گفت همان تدبیر سزان در جایگزینی پرسپکتیو هندسی با پرسپکتیو لرزان است که گاه گاه موجب تردیدش بود و هم می‌تواند واهمه‌ای باشد که گاه و بی‌گاه به سراغش می‌آمد که مبدا مبتلا به بیماری جسمانی یا روانی بوده که اشیاء را با چشم دیده و تصویر کرده است و از این رو، میان واقعیت اشیاء و توهم خویش بر توپیدود است. به هر تقدیر، تردیدی اوتولوژیک یا هست‌شناسانه است چرا که در آن «است هنرمند و هنر و آفرینش هنری را نمی‌توان از هم جدا کرد، به اصطلاح مارلو-پونتی از یک «بافت» ساخته شده‌اند. ثلث آخر این نوشته از بررسی سلوک‌های هنری سزان اندکی به دور می‌افتد و به بسط گفتگوهای می‌انجامد در باب «آرادی مطلق هنرمند» که در آن ایام میان او و سارتر جریان داشت، از رهگذر جستاری از «والری در بارهٔ زندگی مه آلود و توان بی‌بدیل لئونارد داوینچی در آفرینش هنری و نیز تأویلات فروید از رویا و از کودکی و سرآخر به روابط متقابل میان اثر و سرنوشت متهم می‌شود.

✱

استیوارت هیوز مطلب زیر را در کتاب *راه فرو بسته*، در بخش «از عرف اندیشی به ایدئولوژی و بازگشت» در بارهٔ مارلو-پونتی نگاشته که به جهت وسعت نظر و رأی صائبش عیناً نقل می‌کنیم:

[یکی از شگفت‌انگیزترین ویژگی‌های فراز و نشیب مارکسیسم در فرانسه بعد از جنگ این بود که داناترین و ظریف‌اندیش‌ترین مفسر و منتقد آن (مورس مارلو-پونتی) از میان مکتب پدیدارشناسی برخاست... او فرزند خانواده‌ای از

بورژواهای بزرگ بود و آداب و رفتار معلول تربیت در محیطی محترم را همیشه حفظ کرد. او راه معمول پیشرفت را پیمود و عاقبت به قله دستگاه آموزشی کشورش رسید... در سال ۱۹۴۵ به استادی دانشگاه لیون منصوب شد و چهار سال بعد به پاریس دعوت شد و بعد از سه سال به کرسی استادی «کولژ دو فرانس» ارتقا یافت که پیش از او برگسون و لوسی ین دو فور در آن مقام درس گفته بودند و پس از او به فاصله چند سال کلود لوی - استروس به آن رتبه نائل آمد... انتصاب به این کرسی نشانه اذعان و احترام به موقعیت فوق العاده‌ای بود که مرلو - پونتی فقط در نیم دهه در حیات فکری فرانسه کسب کرده بود... عامل جدایی و رفاقت مان (مرلو - پونتی و سارتر) متأثر از هوسرل بود. در نتیجه، آمیزه‌ای از همدلی و اختلاف مای نازدودنی در رهیافت‌های‌شان در فلسفه پدید آمد که سبب حیرانی شاگردان - دوستانشان می‌شد... سارتر، به گفته خودش، عاشق گفت و گو با مرلو - پونتی بود و به این وسیله اندیشه‌هایش را به «باد می‌داد»... در فلسفه، به مفهوم فنی، پایه شهرت مرلو - پونتی دو کتاب مایه‌ور بود: یکی *ساختار رفتار* چاپ ۱۹۴۲ و دیگری رساله دکتری او، *پدیدارشناسی ادراک* که سه سال بعد منتشر شد. در کتاب اخیر مرلو - پونتی به پر جوین نظریه‌ای راجع به هستی آدمی پرداخت که بعدها پایه اندیشه‌های اجتماعی و فرهنگی او قرار گرفت. به موجب این نظریه، روح و جسم از یکدیگر تفکیک ناپذیر بودند و آن - ها، می‌بایست به عنوان اصل و ریشه فعالیت‌های خود آگاهانه انسان مورد تاکید واقع شوند. «پیش آگاهی» بود. مرلو - پونتی دشمن مسلک عقلی و مسلک تجربی به نام ورتی بود که در جریان آموزش فلسفی خویش بدان‌ها برخورد کرده بود ولی به هیچ وجه نمی‌خواست از ضدیت با عقل و استدلال دفاع کند... چنین فلسفه‌ای نهایت ذهنیت را با غایت عینیت برای تشریح پدیدارها درمی‌آمیخت و احساس شگفتی و اعجاب در برابر تنوع شگرف ماجراهای بشری در بیننده ایجاد می‌کرد... مرلو - پونتی پیش از خواندن حتی یک کلمه از پاسکال در نوجوانی شهرت پاسکالی پیدا کرده بود.

بستگی به پاسکال، متضمن نظری منفی نسبت به دکارت و دست کم آغاز قسمی همدلی با برگسون بود. به عقیدهٔ مرلو-پونتی نیز مانند ژاک ماریتن، اشتباه بزرگ دکارت، حواله کردن نفس و جسم به دو قلمرو جداگانه بود. در فلسفهٔ او، نفس و جسم یکی بودند بدین معنا که آدمی «فاعل متجسم» محسوب می‌شد، هم روحانی و هم جسمانی [...]



فرهنگ روس

«موريس مرلو-پونتی» وجیه و تبیین روابط تنگاتنگی می‌پردازد که سوژه، سوژه متجسم در موقعیت نامرئی را به اشیاء و به غیر می‌پیوندد و با قرار دادن محسوس در کانون کلیهٔ پژوهش‌ها، در صدد اثبات برتری «جهان حیات» بر جهان علم است. از نگاه او، اشیاء «سوار» بر ضابط ادراک به خودآگاهی راه می‌یابند. اساس آرای او بر رد مضاعف واقع‌گرای و آرمان‌گرایی بنا شده است. از این دو نحله، یکی را نکوهش می‌کند که خواسته است واقعیتی را بنمایاند که منکر هرگونه رابطه میان خودآگاهی و محسوس است و آن دیگر را نکوهش می‌کند چون خواسته از خودآگاهی یگانه‌خاستگاه فعلی شایستهٔ بساطت از سویی، جهان محسوس صرفاً مجموعه‌ای متشکل از اشیاء نیست که بتواند مانند نوشته‌ای با بافت محسوس بدان نگرست که بخشش معنای اولیهٔ وجود کار را از دست جهان محسوس، قشر نخست تجربهٔ انسانی است که معنا از آن موضع قبلاً به سوژه مُدرک راه می‌یابد. از سوی دیگر، همین فاعل مُدرک، صاحب حس و اندیشه، فاعل جسمانی است: «همان تن» است، که تن من است و از واسطهٔ او ادراک من از جهان صورت می‌پذیرد. «من تن خویش هستم» عبارت مرلو-پونتی در برابر نگرش کوژیتو یا اندیشگری کارترینی است (که قائل به دوگانگی تن و نفس/من

و جهان است): خودآگاهی (یا وجدان) به طور مسالمت آمیز با تن زیست می‌کند و از واسطه تن به جد در جهان کارگزار است. تن من، جهان است و جهان، تن من است. هر دو از یک نسج‌اند. این تنی که در حد فاصل جهان و ذهنیت محض من قرار دارد، از بیرون و از درون، حضور و دریچه‌ای به جهان و هستی است. تن وسیله ارتباطی با جهان و خویش است، افق پنهان تجربه و مسبوق بر هر اندیشه است. بن‌کننده است، چون «ادراک کردن، پیش از هر حکم و داوری، به مفهوم در است معنایی مقرون به محسوس است». تن، به مثابه «ماده میان لایه‌ای»، بین نفس و شی‌های دارد و محصور در جهان محسوس است، صورتی است که امکان تمسک ماده ادراک را فراهم می‌سازد. در واقع، با توجه به احاطه و سیطره اشیاء بر ما، ما را به تن وجه امتیاز دانش جسمانی بر دانش عقلی را اعلان می‌کند، او حتی باید به حقوق دانش بساوایی بر دانش بینایی است: چراکه به زعم او پیش از مناسبات بینایی یا عقلانی با اشیاء ما با آنها مناسبات بساوایی برقرار می‌کنیم. این همان اصل «ستایی برت» است که نزد وی «تماس خاموش ما با اشیاء را ممکن می‌سازد، زمانی که اشیاء هنوز به بیان درنیامده‌اند». خروج از این «جهان خاموش» به معنی ارتباط گرفتن با غرور و پیدایی زبان است.^۱

*
#

موریس مرلو- پونتی در سال ۱۹۰۸ در روشفورد - سر - میر، واقع در ناحیه شارانت ماری تیم، از نواحی ساحلی اقیانوس اطلس در جنوب غربی فرانسه متولد شد. پدرش را در پنج سالگی از دست داد. تحصیلات ابتدایی را در دبیرستانی در شهرهای هاور و پاریس گذراند. سال ۱۹۲۶ وارد دانشسرای عالی (اکول نرمال سوپه ری ری) شد. در این سال‌ها، هم دانشسرایی‌های او ژان پل سارتر و سیمون دو بووار بودند. سال ۱۹۳۰ در رشته دبیری فلسفه (اگرگاسیون) با اخذ رتبه دوم

۱. (مطلب میان این دو گیومه از فرهنگ لاروس ترجمه و اقتباس شده است. مترجم)

گوش‌های سال ۱۹۴۸ / ۱۳

فارغ‌التحصیل شد. ابتدا، در دبیرستان‌های شهرهای بووه و شارتر تدریس کرد و بعد از اخذ دکترای ادبیات، وارد دانشکده ادبیات شهر لیون شد و از سال ۱۹۴۹ در دانشگاه سوربن پاریس در زمینه روانشناسی و تعلیم و تربیت تدریس می‌کرد. از سال ۱۹۵۲ به کرسی استادی در کولژ دو فرانس رسید و تا مرگ نابهنگامش به سال ۱۹۶۱ در همین سِمَت باقی بود. وی در سن ۵۳ سالگی، هنگامی که خود را برای تدریس فصلی از دیوپتری دکارت آماده می‌کرد، پشت میز کارش، دچار سکته قل شد و جان سپرد. خاک جایش نیز در قبرستان پرلاشز است.

او در سال ۱۹۱۰ «عصر جدید» (له تان مدرن) را راه اندازی کرد و تا سال ۱۹۵۱ روابطش با سارتر رو به تیرگی گذاشت همواره با این جنگ همکاری می‌کرد «سرمه» سیاسی آن را می‌نوشت، جنگ مشهوری که نخبگانی مانند ریمون آرون، ملانی ریسن، سیمون دو بووار، ژان پُلان و آلبر اولیویه اعضای نخستین کمیته تحریریه‌اش بودند. تفاهم دیدگاه این دو، بر سر آزادی و نیز بر سر کمونیسم، به ویژه هنگام وقوع نزاع میان دو کره، تفاوت خود را آشکار ساخت.

موریس مِرللو-پونتی از آخرین فلاسفه بزرگ قرن بیستم فرانسه و از مطرح‌ترین پدیدارشناسان قرن بیستم است. شاخه اصلی کارش پدیدارشناسی ادراک است. هرچند متأثر از هوسرل است ولی از پژوهش‌های او راتر می‌رود و معتقد است که دوگانگی میان سوژه و اُبژه (مُذَرک و مُذَرک) وجود ندارد. در فلسفه، متأثر از اندیشه‌های دکارت، هگل، مارکس، هوسرل، هایدگر و پدیدارشناسی است. در روانشناسی از فروید و در زبانشناسی از فردیناند دو سوسور تأثیر گرفته است. گرچه مشرب کارتزینی دارد ولی کارتزینی سخت انتقادی است و در آخرین نوشته‌هایش به تز «خردورزی برتر» روی می‌آورد و در دیدگاهش نوعی نگرش معنوی، اسپریتوالیته، مشاهده می‌شود. آثارش عبارتند از: ساختار رفتار ۱۹۴۲، پدیدارشناسی ادراک ۱۹۴۵، ماجراهای دیالکتیک ۱۹۵۵، معنا و بی‌معنایی

۱۹۴۸، در ستایش فلسفه ۱۹۵۲، نشانه‌ها ۱۹۶۰، چشم و روح ۱۹۶۰، انسان‌دوستی و ارعاب، روانشناسی کودک، مشهود و نامشهود (دیدنی و نادیدنی) ۱۹۶۴.

مرلو-پونتی انسانی با صفات پسندیده بود، نجیب و آزاده، با آن همه متانت که در منش و گفتارش بود و سپس پیمودن سلسله مدارج علمی و رسیدن به قله آموزشی کشور، خود را همه عمر از وسوسه قدرت و خودپسندی زمانه برکنار داشت و موضع‌گیری‌های شجاعانه‌اش در مقطع‌های مختلف تاریخ سیاسی و عقایدی کشورش گواه درایت و سلامت نفس اوست. میل به دانستن و شناخت حقیقت دغدغه‌ی اصلی‌اش بود. امروزه، تنها فیلسوف فرانسوی است که آثارش در جهان از اعتبار عام برخوردار است و بیشترین خواننده را دارد.



لازم به توضیح می‌دانیم که در ترجمه این اثر به فارسی، هم به دلیل فهم و پیگیری بهتر مطالب و هم به اخبار داشتن آرای فلسفی نویسنده، توضیحات کوتاه و یادآوری بعضی مطالب را در پانزدهم ضروری دانستم و ناچار ذکر اشتباهات عمده متن را آن جا که با دانش علمی سنخیت داشت و از نگاه من لغزش‌های فاحش و افکار سخیف به شمار می‌آمدند آورده‌ام، از آن رو که، بیش از این، شرح یا بازکردن معضلات از چارچوب کار ترجمه بی‌فایده‌تر می‌رفت و متضمن شرحی افزون بر متن و مطلب می‌شد، به جهت این که از اختصار کلام از تحشیه‌های بلند پرهیز نمودم.